

کجا و اشک و بجزا بچند کرد گازی بوی بسیاد بچند
 ناطاقیت و ای بازا آید یاد افرینند و اغیا خریدند

امیخ ز فروشند در بیجا خریدی

ما ایم که از یادشها باج کفیم زان پس از ایشان که و باج کفیم
 دیکهیم بی از که بیجا کفیم اموا و ذخایرشان از باج کفیم
 و دیکهیم بیاد بیجا کفیم ما ایم که از در با امواج کفیم

و اندیشید فکر بیجا فایز نیاید

که درین جهان از هیبت ما بود در مصر عدل غلغله شوکت ما بود
 که اندلس در عیادت ما بود فراطه و اسپیندر طاعت ما بود
 منقلبها در کف ما بود نون و نایضا این ما بود

جایک بیرون غلک ثابت میاید

خاک و عربی و کندیای و دنیا چه غیب با فرقیه دانید
 که پای شما را بر سر نشانید و در جوی بفلک که نشانید
 اندک کف هند جان ترک ما ایم که از خاطر افلاک نشانید

نام هنر و علم که مرا بستاند

امروز گرفتار غم و محنت و در غمم در داو فری باخته اند و شش

بانا له و افسوس در این روز منجم چون عود ناله کرد و شکستیم

هم سوخته گاشا و هم باخته گیم ما ایم که در سو غرب قایتم

چند بوی می

افسوس که این زنده ز آب گرفته دهقان مصیبت زده را خوا گرفته

خود را مارانک می ناپ و ز سر ز آب بیکر کن ز آب گرفته

ز خنای گوشت ز نهنا گرفته چشما خود پرده ز خوناب گرفته

ش و شک بیست و صحت بیست

آبری شک باله و گرفته فضا از دود و شش زنده نه هوا

آتش زده سکا زمین و سما زنده سوزا بچرخ آتش و خاک گدا

آبی فاسطه رحمت بیهر خدا زین خاک بگرداره طوفان

شکایه هر سپید این است با

فصل ششم در بیان توبت بسیار

و بر می آید و بر سر بکنید مطهر خست
 تا من الامم تا ارج العالمین و لایه
 چون نائب جیب کشنده شد و شورشیان با ادا
 در میخشد این مسئله نیک شد که در هم قدم دو
 استیلائی تمام پیدا کند رعایای خارج بقونسولخانه
 رفتند و جدا از او امنیت شهر را خواستار شدند
 قونسول نلیفون بحکومت کرده برای مصالح نظامی
 دکن الدوله را الحضرار کرد چون والی حاضر گشت
 و تابع را تمام با او مذاکره نمود و در آنجا این قسم
 اظهار داشت با توری خودت خراسان را امن
 کن تا رعایای ما در آسایش باشند تا اینکه
 استغفاییده تا من خودم شهر را امن و اشتهار را
 شرفی کنم ایالت چون میدانست با ریت است
 و بعد از او جوان بی تدبیری بود رسا استغفاء

خود را امر که بخاطر نمود سپس قونسل با اعلان
از امر که اعلان داد هر کس تمسک و ششلول
و مورد دارد باید بقونسل و خانه او رده بیاید بیک
تمام اعیان و اشرف و مقبولین شهر مضمون
اعلان را پذیرفته باین تمسک و در اس از قوای
شهری کامت بکنیم با اسم اینکه میخواهم فوق
پس افتاده اجراء نظایر که زاید هم تمام صاحب
منصبان و مستخدمین نظیر که از امر با حضار
سپس قیمة آنها را اطلاع استلم نمود و البته تحقیقها
و مسجد بیها و قیاس باین اعلان نگذاشته اطلاع
اعلان دیگر که داده اگر تا سه روز و شبها
اطلاع استلم نگردد و نه در وقت غایت که مجوز آنها
و با قوه قهریه استعمل میکنیم . نظام جدید رابطه
خیزد بهمان آنها بود که از این امر و اینها

بیشتر مردم را بفرستند و اگر از آن دولت که بخواهند بکشند
 مخصوصاً یوسف خان میگفت مردم هرگز در
 جرأت ندارد که باین بارگاه توپ بزند و گناه
 میتواند با ما طرف شود اینها پولتیک است
 بر فرض سوء قصدی که در مانع حاضریم از برای
 مقاومت چه هر چه زمان مهیاست مردم
 عوام هم باور میکردند و زبان بمدح و ستایش
 میگشودند چون مدت اعلان منقضی شد
 قونسل پی در پی همپا امر قضی قلیخان متوکل
 باشی اسنانه تلفون میکرد که اشخاص را متفرق
 نمیشوند و یکروز دیگر مهلت گرفتند و مجلسی
 منعقد کردند و در آن مجلس مذاکرات زیاد با
 رؤسای شورشیان شد هر چه خواستند امر را
 با صلاح گذرانیدند اشخاص متفرق شوند ممکن

دو ششده دهم دیسج الثانی ذی ۱۳۳۰ کشتیک اول
 بود از اول صبح تمام قشون روس در شهر منفرد
 شدند و نپیکدا شدند احدی از جای خود حرکت
 مردم را از عبور و مرور مانع شدند و ناچهان
 بیست آمدند پس از سه ساعت غرق شکسته
 دوسه هارفتند و قوشول قشون خود را اسان
 دیده امر کرد توپچهها سر توپهای شریبل
 (توپهای قلعه کوی بود نشر اعلان اخیر در خار^{کتاب})
 شهر نصب کرده بودند، حاضر باشند در خود
 شهر هم چند نقطه را توپ نصب نمودند
 پشت بام کاروانسرای بانک پشت بام کاروان
 ساری ملک و نقاط دیگر، باز بعد از ظهر
 سالها و قزاقها در میان شهر پهن شده
 منظر بهمانه بودند چون بعضی از علمای بیخ

و مسلمانان دین پرست چنین دیدند و خصمیدند و در
سوء قصد دارد و میخواهد اساس اسلام را خراب کند
سزا بدهد تقریباً چهار ساعت بغروب مانده نزد
طالب الحق و یوسفخان شناقند و مذاکرات لازمه
در موضوع تفرق آنها نمودند و آنها را مطلع کردند
از خیال دوس و بگویند یاد نمودند که با شما در آئینه
همراهیم مکنید اسلام را بیادند هید لکه خار و
تنگ از خود بر کوه تار و پخ نگذارید بواکنده شوید
دوس توپ خواهد ریخت احتیاط این بقعه و انگاره
افسوس که گفتارشان هیچ مؤثر نیامد
(در همین شب سبیل یونانی) (در او تم علی ضایع گشت)
جوانان این بود که دوس هم گزوات نکند تو
بیشتر که مطالب این کتاب را فزون میتوان این کار را
کرد همین روزی که پیران خردی طهرانی و دوس

نوشته از جانب فونسل برای مسجدیان دوی جنبه
 قرائت کرد و حاصل مضمون آن لایحه این بود
 اگر امروز شورشیان متصرف نشوند البته توپخانه
 بست و مسجدیان را متصرف می‌کنم ، بالجمله سرانجام
 یغریب اقباب مانده مگر خراسان شوش
 و هراتان بودند ناگاه صدای توپهای دوی
 از خارج و داخل شهر بلند شد دو مرتبه ثانیه
 تقریباً صد گلوله توپ و تفنگ از چهار جانب
 خالی می‌پاشد و تمام آنها را این بزرگوار غریب
 برای حفظ ناموس زوار و بیچاره بدین بگنبد و حر
 خود می‌بخشد و تا نیم ساعت از شب گذرد و سه
 پی در پی توپ خالی می‌کردند و با طرف صحن و
 حرم و مسجد گلوله‌های توپ مثل باران می‌بارید
 نیم ساعت از شب گذشته بود که در سه ساعت حرم

و مسجد را متصرف شده وارد روضه منوره گردیدند
 و با توپ مسلسل میان حرم مطهر گلوله خالی میگرداندند
 (چنانکه هنوز جاهای گلوله باقی است) بعضی از
 خارج و داخل حرم گلوله میباریدند که مردمان بیگناه
 توانستند در میان حرم نمانند بعضی بر واقعه
 اطراف حرم مانند دارالسعادة دارالحفاظ و
 غیره پناهنده شدند در خود حرم پناهگاهها
 چند نفر از مردمان مظلوم داشتند ، بشکن
 (خلق همه یکسره فهاخذوا) (هیچ ندرکن تو این پناهگاهها
 صدای امان امان در میان ناریکی از خلق بلند
) **عجبا حکم الله جل جلاله** ،
 بالاخره دوسه مسلمانان را امان دادند و
 پس از امان دادن دیگر توپ و تفنگی خالی نشد
 در هر دو واقی دوسهها در وصف ایستاد و شورش
 یکدیگر

یکدیگر ایستادند و البته در این موقع حرم و سنان
 روایتها تا ریک بوده است جز اینکه روسها با
 خودشان فائوسهای متعدد داشته اند
 سخن گفته و اجمع الاستاء قرار دادند مردمان
 اسپر را از کوچک و بزرگ و مرد و زن اتا و کاکا
 یک یک از میان دو صف بیرون نموده در سخن
 گفته مسکنشان میدادند و ابتداء تمام جمعیت را
 گردش میکردند که با آنها التخریبه و تار و تار ^{شد}
 و آنها که در روی منارها و روی باغها و ذواتا
 دیگر مخفی بوده تمام زان دستگیر نموده با سوار ^{کنند}
 طالب مدارس را مانند مدرسه میرزا جعفر ^{مد}
 مستشار مدرسه خیرات خان مدرسه بالاسری ^و
 مدرسه پیرزاد مدرسه دود ^و مدرسه پاپین پای ^و
 که در میان بست و نواحی اسنان ^{داشتند} سکنتی ^{که} را

و چند نفر از مسلمات نمايان دوس پرست گداها
 داراها شدند و از آن روز بعد روسها با خانها
 خودشان مواره و پیاده اتصا لا در استان رفت
 و آمد میکردند و تمام منافذ و پوناات استان
 تمامشان نمودند مانند کشیخانه - خویخانه - کلان
 فرانخانه - دارالضیافه - خزانه ، خلاصه هر چه
 و اطایقی را که در داشت با بیل و کلنگ درواشته
 وارد آنجا میشدند و با اسم اینکه مقصر پیدا کنند
 مکانی نبود که روسها نرسیدند تمام اطایقی
 خویخانه و عثمانی حاکم را با دو تیغ فیر و تیر
 و با زاندرگها بصر ف خودشان در آوردند
 اینقدر از اموال و اشیاء نفیسه مردم (که در آنجا
 افغانهاش بخیاال اینک استانهای امنیست بخیر
 نموده بودند) بتالیج رفت که اگر کسی و جا ذکرها

(مشوی هفتاد من کاغذ شود از جماعت اکثر
 کسیکه دستگیر شد فقط در پیش آنها طالب التوبه
 که در جمع اسراء نشسته خامه سیاه بر داشته مثال
 بسر خود پیچیده بوده است و چند نفر دیگر هم از
 اشخاص معترضه گرفتار آمدند اما بوسه خان
 و محمد پدشایوری و اکبر باند و علی ادینه با
 اثنا عشران بهیستاعت از شب گذشته بخارج شهر
 فرار کردند و در روز شنبه اولیای مقبولین
 اجازه گرفته کشتگان ایشان را به کیمیا ن برد
 رفت نمودند چنان مجلس عرواقی بر سر کشتگان
 آنروز فراهم شد که دوست و دشمن داندان نجیب
 شوهر و پسران بی پدر و بگریه درآوردند
 عصای ^{کیمیا} شنبه قونسول ^{خان} عدس ^{کیمیا} با عبتدا
 و قونسول انگلیس با شاه صاحب برای بازپرد

باستانه آمدند، قولیت استانه یا خازن التولیه
 و بعضی از رؤساء و سرکشیکان هم در استانه مشرف
 بودند بعضی از مذاکرات میان ایشان شد با الایفه
 قونسول روس از تولیت و خازن التولیه با مضامین
 رؤساء حاضر نوشته گرفت که از اسباب استانه
 هیچ بغارت نرفته، البته بجز تفرقه اشکارد دیگر
 مقصودی نبوده و همین مضمون را قونسول
 اعلان داد، با بجزله تا این روز احدی بر آن خدام
 نمیکذاشتند وارد محکم و مسجد و حرم بشو استانه
 و مسجد جامع بتصرف خود رؤساء بود در شب
 شبیه محکم و مسجد را بتصرف خدام دادند و آنها
 مشغول نظهر شدند تا عصر روز پنجشنبه خدام
 بکار رفتن و نظهر نمودن حرم و دروازه اشغال
 داشتند و فرشهای خون الوده را تماماً جمع کرده

بعد از یک هفته بد و فرسخی شهر برده نشست و شو
 دادند، و در پنجشنبه ^{۱۵} غناعت بغروب
 آفتاب مانده در حرم را باز کردند مردم دل شکسته
 بزیادت شدند و ناد و روز حرم مطهر بکار و غیر
 ضعیف و صبح بود چه هر کس مشرف میشد و بد
 و دیوار و وضع و ترتیب آن بارگاه فلک پایگاه
 نگاه میکرد بی اختیار اشکش جاری و فریادش
 بلند میشد، در همین روز دو سه تا از صحن کهنه
 بعضی نورفته آنجا توقف کردند و از جمع
 نیم ساعت بغروب آفتاب مانده من خود در
 صحن کهنه ایستاده بودم دیدم دو سه تا از صحن کهنه
 خارج شده سواره وارد صحن عتیق شدند
 یکی از دریا در بزرگ بیرون رفتند ولی ناچند
 روز بعد هم رفت و آمد در میان صحن داشتند

اما آنکه از طهارت آن تکلیف شد که آمد و شد در آنجا
 در صحن و مسجد ممنوع باشد. در شب عجب که
 بازان شید و بیایند و بعد تنگ بپوشند برفتند
 که اگر ایام بهار نبوده یکذراع فطر رخت همیشه
 شب یکسپیدی بپوشانند از شب گذشته در آنها
 پس افعال آن در صحن با اسم چید مسیحی چندین نوع
 خالی کرده اند و میعلم الذین ظلموا التي منقلب یقلبون
 معین نوش از گوشه ایام که همیشه

الخ است و این بر شیرین دارد

که کند شب خواب

قسریا یکجا پیش از توپ بستن من خواب دیده
 که در بالا خیا بان نزد یک دروازه با یکی از روسا
 ایشان مشغول گفتگویم تا گاه از بیرون شهر
 فوق العاده همه که و غلغله عظیمی پیدا آمد

مذاکره تا با آن شخص قطع کرده پیش قدم بیستم
 چه خبر است گفتند مگر چیزی امروز دوسها
 خیال دارند وارد مشهد بشوند و خراسان را
 تصاحب کنند (البته در عالم خواب قطع دارم که
 دوسها هنوز بمشهد نیامده اند) از شنیدن
 این خبر لوزه برانداختم افتاد با خود گفتم باید ملجا
 و پناه گاهی بدست آورد بسریعت بحیث تمام
 اهنگ تشریف باستان فدس نمودم همینکه در
 ضمن شدم و بناییکه کردم وقت میکنند برای آنکه
 بکنند منور تعظیم نمایند ایستادم تا شرایط تعظیم
 بجا آورم دیدم گنبد مطهر بعضی از جاهاش سوخته
 و کیفیت مخصوصی (شرح دانی نیست)
 در عالم رؤیا با خود گفتم افسوس که خدام کشیک
 مساحت و زینده اند و دایم آتش را دیدن

خاموش نگرده اند. با جمله برگشته و اذان طرف
 سخن بفرموده از غوغای که واقع بود در راه و بقاوه
 خانه بالا رفتیم و در اینجا ایستادیم برینم حد
 خواهد شد تاگاه دیدیم تقریباً چهل نفر قرآن
 دوس (شهر) الله همان قسم که در خواب معاینه
 در بیداری هم دوزخم بوی بکشید و در کتفه
 و ضلطان ایستاده بودیم قراقرها تا که سواران
 با بیهوشی قریب از طرف بالا ایستادند و در سخن
 شدند، از در سخن بالا ایستادند سواران و از سخن
 شدند و با کمال تعجب آمدند تا آن طرف سخن
 خوانده می شد همه بیرون آمدند و بروی بقیع منوره
 بتربیت نظام سواران صف بستند که این بوی
 بکنند از کلمات تا که با منش ما بقیع منوره ایستاد
 بود تا کمال بودی نوزده پیش قراقرها آمده با آنها

در استخوان خواب

خطیب خطاب کرد - اینجا کجا است - این او کیست

شکر نداشتید - پیاده شوید ، کلاس من بیکم میخواند

پس رئیس فرمان داد تا همه پیاده شدند

خلاصه خواب بیدار شده دعای ما شود بخواند

باستانه مشکر شدم شما را دیدم خدام همان کشته

که در تمام روزها بر آنها افسوس میخورد میخوردند

پیش خودم این دعا را در ویای صادقه انگاشته

رفوع و افصه عظیمه و امیر صد بودم ، چنانکه از کج

خواب دولت دولت دیدم دیدم روسرا حدس زده

اکنون این فصل را بد که قصیده که این بنده در موی

برود تا امارا خطاط و تبه دشمنان این استخوان عرش

بنیان عرش نموده است خاتمه میدهد تا برای شیعیان

تشیقی کامل حاصل آید و بدانند که

داند سر لا یبقی علی حاله (لا بدنا یقبل اویدین)

این است قصیدہ

استان بوالحسن رشک جان خواهد شد
 شہد شاه خراسان گلستان خواهد شد
 باد گاہی که دشمن خواست و برافش کند
 شادمان ذبی کز شرف کھف امان خواهد شد
 بہر پاس حرمت این دروضہ دار السلام
 ایلک و چپقال دریا فلز جان خواهد شد
 ہم کہ خواهد گوینا و ہم کہ خواهد گوینو
 این چنین کاخی طواف فدیمان خواهد شد
 گوچہ از اسلاخی امری شکست آمد پدید
 دیدہ بگشا این چنین دیدی چنان خواهد شد
 از گذشتہ آب فرو بند و ذایبک مناک
 دجہ این اسرہنہ ان از اسیمان خواهد شد
 دشمن این استان و خامسدا این یار کشا
 (طبعہ)

طعمہ شمشیر شاه افس و جان خواهد شد
 از پی تو میم این کاخ ملائک با سببات
 تولیت همچون (ظہیر) از زامنان خواهد شد
 بینوا اعم شرح دادن از غلان و از فلان
 باش تا نمود فلان روزی زبان خواهد شد
 پیر پایش تو شک گمان و فرس پر نیان
 غایت خار میبلان بیگان خواهد شد
 مال ایثام و از امل میخورد گو نوش جان
 آتش دوزخ بجانش جاودان خواهد شد
 دمی مرا ازاده اندر سحر که بترده داد
 استان تو الحسن رشک جنان خواهد شد
 خاتمه کرد کی کیف یافتن
 بر شایم قدمی بر سر پس این است
 تو پ بسایق با عرض طوس

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

اینکه میگفتی چرا بدخواه دین کفر نیافت
 خایا اینکه که دست حق برون شد راستین
 موسی عمران شنیدستی دید بیضا نمود
 زاده موسی بن جعفر و ابیضا بین
 نیکلار با هزاران قوت و قدرت که داشت
 قهر حق افکند تا که از سر پایش بر زمین
 بیگلا گرفتیر نادان کرد این جناح منبع
 پیر نادان شد قناد از شوکت و تاج و نگین
 البته مسئلایان روی زمین و دیگر مردمان عالم
 بخاطر دارند روز شنبه در مسج الثانی^{۱۳۳}
 تا که اندیم قدیم روس بدین بارگاه منبع پاک
 رفیع چه رفتار با هنجار و حرکت و حشانه بظهور
 آمد اینک بخوانند و بدانند که تبعات اعمال از روی

چنان بکفر افعالشان در شانید که خرم وجودشان
 با کثی که خود افر و خشنند سوخته و بر باد و آرد آمد
 یضعی که ملبونها از ثراد ایستاد و کشته شد و
 کو یما از انان شیر یانان گریه و زاری و بیخبر
 که عیبه و النان و بن و بنجره و الغابون شده و میسورند
 فاعیبه یا اولی الالبصار حیا مگر چه روزی
 بوده است این دوزد و کت منقرض کن خاتمان
 سوز رفتند و زانامه بهار و بهر سبب الشان
 هزار سال پیش بردیانت مقدسه اسلام و بر
 دخول تاریخ هجری اسلامی در بلاد ایران گذشت
 و کلمه دهم بیع الشانی هزاران هزار بار در این
 مدت گفته و نوشته شد و بغیر از مدلول لفظ
 یعنی دوز معین از ماه معین چند دیگر گفته و
 نمیشد و بخاطر احدی خطور نمیکرد که بگوید

این کلمه دهم ربيع الثاني يك کلمه غم انگیزی خوا
 شد که هر وقت گفته یا نوشته شود یک سلسله
 حوادث استغناک خون او را بآمدن اول خود خواهد
 داشت حقیقتاً دهم ربيع الثاني چندان
 که حالت دهم محرم زاپیدا کرده و در هر بلاد
 عموماً او در خراسان خصوصاً بمحض آنکه در
 مجلسی امی از دهم ربيع الثاني برده شد
 بشه حضار تغییر کرده و قیافه خون و اندک
 مشاهده میشود و حالت بشر و بنیاد
 بفرجه بحال سکوت و تفکری که کاشفان
 تا تردد و با تعباض قلبی و تفریح خون کاسین
 تبدیل میکنند و دهم ربيع الثاني این
 بین یکشنبه و سه شنبه است و فاضلترین سببها
 بشر و حیوانات و غیره مفاسد و جائزترین احکام